

درخت انار روید. لیلی زیر درخت انار نشست. درخت انار عاشق شد. عشق
تنها غذای درخت شد و گلهایی داد.
گل ها انار شدند. هر اناری در دلش هزاران دانه انار داشت. دانه ها عاشق
شدند و توی انار جا نمی شدند. انار ترک برداشت. خون روی دست لیلی
چکید. معشوق انار ترک خورده را چید و مجنون به لیلی رسید.

خدا گفت: راز رسیدن به معشوق فقط همین بود. کافی است انار دلت ترک
بخورد. خون عشق در رگهایت جاری شود. روح تنها با عشق زنده است.

سعدی از عشق نتازد چه کند ملک وجود
حیف باشد که همه عمر به باطل برود